

* نگاهی به متن و اجرای نمایش

حکایت شهر سنگی



* حکایت شهر سنگی

* نوشته: عبدالهی شماسی

* تنظیم متن و کارگردانی: پروانه مزده

* بازیگران: بهرام ابراهیمی، بهادر ابراهیمی، فرهاد شریفی، مینا صارمی، احمد کاویان، علی گوهری و مهری مهرنیا

* جای اجرا: تئاتر چهارسو

جرقه و حتی چراغی بود، با تجربه‌ای عبث و بیهوده و پیموده شده، ردپای زبان و نسق و ساختمان و شاکله‌ای را برتابیده که امروز به اعتباری «کلاسیک» شده است. آری تئاتر پوچی که جوهر و غرض حرکتش به بیش از نیم قرن پیش بازمی‌گردد، برای تئاتر متحول، درگیر و مرگامرگ با جبن و غبن و جهل «کلاسیک» است.

نکته اینجاست که شماسی در عین حفظ و پاس داشت طعن و لحن مضحکه‌سازی، زبان لال‌بازی موجز و منجز و شخصیت‌سازی بی‌انگیزشهای متقن و مفلق روانشناختی، به مخاطبش از «امید» می‌گوید. از «امید» و نه «نومید». و این مهمترین و با ارزش ترین پیام نویسنده است که کارگردان آن را در اجرای بر صحنه از کف داده است. و این جهان بینی طرز و طور و تلقی نویسنده از هستن و زیستن ستودنی و قابل اعتنا است.

شماسی، عبث‌نمایی و هیچ و پوچ و پوک‌انگاری و نیستن و کاستن را نشان می‌دهد، اما خویشتندار و آگاه، در آخر اندیشه خود را رقم می‌زند، بی آنکه خود باخته و مرعوب گردد. اندیشه‌ای که از تئاتر به جلّه نشسته و بحران زده معاصر، باخیزش و خزشی استادانه، راه بر

شماسی در نمایشنامه حکایت شهر سنگی نحوه و نهج تازه‌ای از برخورد و مواجهه و رفتار با نحله‌ای فلسفی / نمایشی از انبوهان نحل تئاتر مدرن را نشان می‌دهد. تئاتر مدرن و نه نمایش پوچی و غیره، که فی الجمله و در کل نگنج، الحاقی و انضمامی‌اند. برای تماشاگر معاصر با مبدعان و نوآوران و متفکران بزرگ و همواره و همیشه مطرحی چون بکت و یونسکو، متن و اجرای حاضر تنها جاذبه‌ای که دارد و بر خاطر عاظر و خطه خطیر خیال خوش می‌نشیند، همانا تلقی نویسنده از تمامت تئاتر مدرن، زبان نقش شده و خوش نشسته در نگین درشت صدف این جریان و در تحلیل فرجامین، نسخه و گرته‌ای است هنرمندانه و آگاهانه و پویا از این نوع تئاتر. و گر نه حکایت شهر سنگی یا به قول امید «شهر سنگستان» دست کم ۵۰ سال از عرصات و حرکت درام معاصر جهان واپس است و در اوج عُسرت و افلاس و ادبار.

و این عقبه، نشان دهنده غم و غبن تئاتر ماست که حالیا پس از طی عمر و ایامی چند، روز از نوروزی از نو. و درام نویسی جوان که با لکوموتوران هایش بارقه و



اما این سفر و حضر برای سلوک در وادی گمگشتگی و حیرانی و هجرانی نیست.

صحنهٔ تئاتر انقلابی این سامان، برای عرضهٔ کاری واپسگرا و تسلیم و تقویض شده در برابر تئاتر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و یا با غمض عین و تسامح که بنگریم مرده ریگ بیاض پنجاه‌سالهٔ تئاتر مدرن، فرصتی و رخصتی، هیچ ندارد. از این روی نویسنده، آگاهانه و به عنوان اهل تئاتری که غور و خوض و غوصی واسع در تئاتر دارد، نه جابای احفاد فرنگ و مستفرنگ نهاده و نه المثنای تئاتر پوچ را صادر کرده است.

و این به رغم شباهتها و اساساً تشبیه ساختار فریفتار و کمابیش مغلق متن به تئاتر عبث نماست. او «امید» دارد و همین امید و انتظار که کارگردان آن را با در انتظار گود و برهوت الیوت یکسان و هم معنا پنداشته، انتظاری است از مرفق دست تارک سر به دور از مظاهر و مآثر و معارف مادی و اکنونی و این دنیایی. چرا که نیک دانیم حتی مسیحیان نیز همچون ما در انتظار ت و عروج دوبارهٔ حضرت عیسی‌ای مسیح (ع) و از این روی، اساساً بشریت چشم انتظار و

می‌گیرد و میان‌بُر می‌زند. و این پیام‌گذاری و خبررسانی و خبرگیری شماسی از عهد موعود و معهود، دلنشین و گیراست.

روایت نویسنده از خاکریزها و گردنه‌های درام معاصر، اگر تنها با بدنه و تنهٔ تیر کاری تئاتر معاصر در کشاکش بود، به یقین ما همچنان و کما هو حقه نیم‌قرنی از سیر پر تسلسل کارزار تئاتر معاصر عقب مانده جلوه می‌کردیم. اما شماسی این مجلا را به ازای نکته‌ای به هیچ انگاشته است: آری امید داشتن و چشم به راه منجی و مکمن و ملجایی بودن، نه حرفی سرسری و بازیگوشانه و از سر شیطنتهای قلم یک رقم، که سخنی متین و پذیرفتنی و از سر قسم به قلم است.

هر چه هست آن مصب و مهب و زیستگاهی است که با نم نم قطره‌های شب‌نم و چکیده بر گلبن و گلخن درختان و آن مادر و فرزند معصوم یا به تعبیری «هاجران» دوران و نیز صدای خوش و خیال انگیز لغزش و سُریدن قطره قطره‌های آب از چشمه، این نکته را - بلیغ و گویا - می‌رسانند که حکایت شهر سنگی، در عین آنکه از هیچستانها و اطاله‌ها و تطویل به لا طائلها عبور می‌کند،

منتظر منتظر است. نه منتظر گودوی نمادین، که چشم اندازی از صبر و شکیب و کتاب و وحی را در قابی از تالابها و ضلع مشرق مادر که از قدح و غزل آن پیاله می سرمی زند نشانده است. و بدین گونه است که ما همان عهد پیشین و دیرینه را با شماسی تازه می کنیم: حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود.

اما در باره اجرای حکایت سنگی در تئاتر چهارسو: پیشاپیش بگوییم که این سطرها به قصد قربت نوشته شده اند. و اگر می گوییم متن در اجرا به کپی برداری و تشبیه به «تئاتر اسورد» پرداخته، پافشاری مبرم و مجذانه بر این مهم است که مژده کوشیده بار مثبت و امیدوارانه متن را کم اثر، کم خون و کم رنگ و بی رونق جلوه دهد و در این کار هم موفق است. دریغا که وی با برداشتی در جهت گیری جهان / وطنی جلوه دادن متن از افزودن حتی يك دو نکته بامزه و جوك و یا اشاراتی جسته و گریخته ابا و پروا ندارد.

«طراح» - نقشی در نمایش - در اجرا بیشتر يك بیمار روانی و پریشیده و روان نژنداست تا مردی متعهد و آنگونه که در بروشور آمده متوجه و موجه. یا «نقشه بردار» يك کاریکاتور و تیب بی غم و دلخوشکنک است تا شخصیتی با ابعاد و اضلاع انسانی تئاتر عبث. و اساساً نحوه صحنه پردازی و چرخه اندیشه کارگردان و «تنظیم کننده» متن، در جهت تفکر روشنگرانه و آگاهانه نویسنده نیست. و این تعارض با حرکات موزون که به سبب فروافتادن و عدم انسجام و هیاکل ناموزون بازیگران، سخت مخل و مضر به اجراست بیشتر چهره می کند. و یا حضور «مردکوره» با آن صولت و سبوت و سیادت «باب دیلان» وارش که گویی صحنه تئاتر را با عرصه ظهور و بروز «مرد جوان خشمگین» پینتر و آزرین اشتباه گرفته، فی الجملة و در کل از تقابل و تخالف و تضادنه دو گونه برداشت و بینش، که از ۲ نوع جهان نگری در ریشه و اساس متضاد با هم سخن می گویند. مژده درام شناس و دانش آموخته که عمری را با اصحاب تئاتر مدرن و در کل با شگردها و تمهیدات وفند و ترفندهای تئاتر معاصر طی عمر و ایام کرده با «شماسی» دردمند و آگاه، از بن و بیخ توفیر و تفاوت ماهوی دارد. و از این روی به رغم همه سازشها و



همخوانیهای صوری و فریبنده باید گفت که کارگردان با عدم درک درست و امروزی روز-به مفهوم معنوی و غیر مادی اش - و نیز گرایش آشکار او به گونه‌ای «جهان‌آوارگی» - و نه جهان وطنی که بجایش، سنجیده هم هست - متن را از اعتبار ساقط کرده است.

شاید این بند از شعر «امید» نشان دهنده فضاهای این گونه اجراها در دهه‌های چهل و پنجاه سرزمین خودمان باشد. نشان دهنده تمامت حرمانها و سرخوردگیها و در خویش شکستهای فحول روشنفکران روزگار رفته و رفتار و فریفتار:

ای درختان عقیم ریشه‌تان در خاکهای هرزگی مستور

يك جوانه ارجمند از هیچ جاتان رُست نتواند
ای گروهی برگ چرکین تار چرکین بود
یادگار خشکسالیهای گرد آلود
هیچ بارانی شما را شست نتواند

آیا استنتاج پیام شماسی، با این شعر اخوان که در سال ۴۱ سروده شده یکسان و همگن و همگون است؟ محتوا و مضمون، ظاهراً یکی است. اما آیا به واقع عصر ما و دوران اکنون زده معاصر، می‌تواند این شعر و یا اجرای خانم مزده را از عمق جان تجربه کند؟ این همه شوق و شغف و شور و شعور اگر بازتافتی اینگونه داشته باشد نقب به نور است و یا کژ راه و کژ اندیشی؟ در هر حال، ما امیدوار بودیم متن عبدالحی شماسی، با يك اِتود درسی دانشجوی تئاتر متفاوت باشد؛ چرا که متن حرف تازه‌ای - گیرم در کسوت و قامت قیامت کهنه و کلاسیک شده - را مطرح می‌کند، که بشیر تازه طور است. اما «تنظیم متن» نخستین اثر ویرانگرش را نمایش می‌دهد:

تنظیم متن به چه معناست؟ تحریف و تصحیف یا تعلیقات و اضافات؟ به دور ریختن حشو و زوائد و یا تطاول و افزودن حشوهای ملیح و قبیح دیگر؟ [شوخی راجع به «عمر» یا شوخی «قلم» و «ویستلند» البوت، و گودو و غیره] در هر حال تنظیم متن، برای متنی که نیاز چندانی به حذف و اضافات ندارد و این را کارنامه نویسنده نشان می‌دهد که وی دست کم بر ظرفیتهای صحنه آشناست و مظروفش را نیز می‌شناسد، کاری است سهل و ممتنع. از این روی و با دستاویز قرار دادن

تنظیم متن، کارگردان هر چه خواسته با متن انجام داده و حتی پایان آرمان گرایانه و اندیشه برانگیز حکایت شهر سنگی با قانونمندی ذهنیت کارگردان، چندین پایان گونه یافته است: پایان وفادار به متن اصلی، فرجام مورد نظر کارگردان، اختتامیه‌ای آزاد و چند وجهی و غیره، حال آنکه متن به گونه‌ای مشخص و درخورد، انجام و فرجامش را نشان می‌دهد.

بازیه‌ها خام و ناشیانه و ناپخته‌اند. بدن و بیانها بد و نامنسجمند. ریتم یا ضرباهنگ و فضا سازی و ایقاع اجرا، بکلی از دست شده است. طراحی صحنه یا آن تک تابلوی ته صحنه که نشانگر برشها و هیاکل و دکلهای سنگ و سیمان آسمان خراشهاست، به سبب اغتشاش و گسستگی اجرا ناخوب و ناموجه است. صحنه پردازی و صحنه آرایی نیز، نقیضه و نقیضه سازند.

در هر حال، حکایت شهر سنگی هنوز امکانهای فراوانی برای اجراها و برداشت و تعاطی و تلقیهای دوباره و دیگر یقیناً دارد و ما امیدواریم شماسی این بار خطر نکند و با آسودگی و امن و فراغ خاطر، متن صاحب حرف و پیام خود را به کف با کفایت کارگردانی که دید و دنیا و درک و دریافته‌اش نزدیک به افقها و حومه‌های ذهن و عین او باشد سپرد و زمانه و زمینه را همواره پاس دارد که ناسپاسی شایسته اوتاد نیست.

